جنگنامه

روایتی از جنگ تحمیلی سوم

با همکاری دانشگاه های علوم پزشکی منطقه ٤ کشور



ناشر:
معاونت فرهنگی و دانشجویی
دانشگاه علوم پزشکی آبادان

QR را اسکن کنید و روایت حماسی جنگنامه را بشنوید!





شناسنامه اثر

مدیر مسئول: حامد منصوری کیا
سردبیر: نادر آقائی
گردآورنده و ناظر کل: نازنین خنفری
نویسنده و ویراستار: مریم فرهادی دستگردی
طراح جلد و صفحه‌آرا: حامد منصوری کیا
روایتگر: حنانه محمدی نیا
نوبت چاپ: شماره اول (بهار ۱۴۰۵)
ناشر:
معاونت فرهنگی و دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی آبادان

با همکاری دانشگاه‌های منطقه ۴ کشور:
دانشگاه علوم پزشکی اهـــواز
دانشگاه علوم پزشکی دزفـــول
دانشگاه علوم پزشکی بهبهان
دانشگاه علوم پزشکی لرستان
دانشگاه علوم پزشکی شوشتر

تقدیم به
رهبر شهید، سید علی خامنه ای

که قامت قلم را در آتش و خونِ جنگ تحمیلی سوم خم نکردند و در اوجِ طوفانِ فتنه، چراغ هدایت را از دست ننهادند.
او که «حسینی» زیست و حسینی به شهادت رسید و در غروبِ سرخِ میدان، طلوعی جاودانه در قلب تاریخ این سرزمین بر پا کرد.

با شرمساری از قصور قلم،
این جنگنامه را به مقام شامخ شهادت شما تقدیم میکنیم،
به امید آنکه نسل فردا، از پنجره کلمات،
تصویرقامتتان را ببینند، طنین صدایتان را بشنوند
و بدانند که آزادگی، با خون سرخ، ریشه در خاک این وطن دارد.

فهرست

۴ سخن سردبیر

بخش فصل ها

۶ اقتدار در شاهرگِ جهان
تنگه هرمز؛ میدانِ اراده‌ها

۸ افطارهای خونین و لاله‌های میناب
معصومیت در مسلخ

۱۰ غروب خورشید و فجرِ ولایت
وداع تلخ و بیعتِ پایدار

۱۲ سنگرهای سلامت و موکب‌های ایثار
اربعین در سنگر

۱۴ تجمعات شبانه و ترنم حماسه
هنر در محاصره

۱۶ شروطِ عزت
آتش‌بس یا پیروزی؟

۱۸ تاب‌آوری؛ معجزه ایمان
فصلِ پایداری

۲۰ کلام آخر

سخن سردبیر

تاریخ، تنها تکرار مکررات نیست؛ بلکه آینه‌ای است که در آن می‌توان شکوهِ ایستادگی یک ملت را به تماشا نشست. جنگنامه ای که پیش روی شماست، با موضوع «روایت جنگ تحمیلی سوم»، تلاشی است صادقانه برای بازخوانی قطعه‌ای درخشان از پازل پایداری ایران اسلامی. دانشگاه علوم پزشکی آبادان، به عنوان میراث‌دارِ سنگرهای سلامت در خط مقدم، این افتخار را داشته است که از سوی وَزارت بهداشت، مسئولیت گردآوری و تدوین این اثر ارزشمند را بر عهده بگیرد.

این اثر در هفت فصلِ مجزا تدوین شده است؛ فصولی که با تکیه بر مستنداتِ دقیق، گزارش‌های میدانی و فعالیت‌های ارزشمند دانشگاه‌های علوم پزشکی منطقه چهار کشور تهیه و تنظیم گشته است. ما در این هفت پرده، از «اقتدار در تنگه هرمز» آغاز کرده، و «مظلومیتِ لاله‌های میناب» گذر کردیم و با بازخوانی «فجر ولایت» و «ایثار در سنگرهای سلامت» و تجمعات شبانه و ترنم حماسه، و به تبیین شروطِ عزت و معجزه‌ی تاب‌آوری رسیدیم.

هدف ما تنها نشان دادن فعالیت‌های منطقه چهار نبود؛ بلکه کوشیدیم این فعالیت‌ها را در قالب یک روایت پیوسته عرضه کنیم؛ روایتی که در آن، تجربه های زیسته، مجاهدت‌های علمی و عملی همکارانمان در سراسر این منطقه، جان بگیرد و آن‌گونه که شایسته است دیده شود.



دانشگاه علوم پزشکی آبادان با شبنامه هایی، اقتدار در تنگه هرمز را به روایت علم و ایستادگی نشانده است. روایتی که در آن، امنیت تنگه با توان علمی گره خورده و خاطره دفاع مقدس در قاب دانش به نمایش درآمده.

دانشگاه علوم پزشکی اهواز با انتشار چند شبنامه، ابعاد گوناگون اقتدار در تنگه هرمز را بررسی کرده است. اقدامی در پیوند علم و امنیت، برآمده از نقش تاریخی این دانشگاه در خط مقدم جنوب.

دانشگاه علوم پزشکی بهبهان با انتشار گاهنامه‌ای، اقتدار در تنگه هرمز را به روایت علم و ایستادگی نشانده است. این اوراق، قابی از هم‌آمیزی دانش و امنیت ملی است.



فصل یک - جنگنامه (روایت جنگ تحمیلی سوم)

اقتدار در شاهرگِ جهان (تنگه هرمز؛ میدانِ اراده‌ها)

تنگه هرمز؛ جایی که جغرافیای زمین با هندسه‌ی غیرت در هم می‌آمیزد. در نخستین سپیده‌دمان تهاجم، وقتی ناوگان‌های بیگانه با غرورِ پوشالیِ ناشی از تکنولوژی‌های راداری خود به مرزهای آبی ما نزدیک شدند، با سدّی روبرو گشتند که در هیچ نقشه‌ای ترسیم نشده بود: «اراده‌ی پولادین دریادلان». در این فصل، سخن از لرزه‌ای است که بر اندام اقتصاد جهانی افتاد، نه به خاطر خودخواهی یک ملت، بلکه به دلیل دفاع از کیانِ یک سرزمین.

فرزندانِ ایران در نیروی دریایی، با چشمانی که از شب‌زنده‌داری‌های رمضان سرخ بود، اما با دقتی خیره‌کننده، هر حرکت متخاصم را در مانیتورهای رصد خود حبس کردند. صدور بیانیه‌های قاطع از سوی ستاد کل نیروهای مسلح، تنها یک متن اداری نبود؛ حکمِ تیرِ خلاصی بود بر توهماتِ ژنرال‌هایی که تصور می‌کردند خلیج فارس، حیاط خلوتِ آن‌هاست. ایران با تسلطِ مطلق بر این شاهرگِ حیاتی، به جهانیان فهماند که امنیت، مقوله‌ای یک‌طرفه نیست. پیام روشن بود: «اگر ما امنیت نداشته باشیم، هیچ‌کس نخواهد داشت».

ناوهای غول‌پیکر دشمن، در مقابل قایق‌های تندروی عاشورا، همچون کوه‌هایی از پوشال به نظر می‌رسیدند. در هر گره دریایی از این تنگه، بوی غیرتِ شهید مهدوی‌ها به مشام می‌رسید. سربازان ما نشان دادند که دوران «بزن و دررو» نه تنها به سر آمده، بلکه حتی فکرِ نزدیک شدن به این مرزها، هزینه‌ای سنگین برای متجاوز خواهد داشت. در این نبرد اراده‌ها، ایران ثابت کرد که حاکمِ واقعیِ آب های گرم، کسی است که ریشه در خاکِ پاکِ این سرزمین دارد، نه کسی که هزاران مایل را برای غارت و آشوب پیموده است. اینجا، شاهرگِ جهان بود و نبضِ آن، در دستِ فرزندانِ ولایت می‌زد.



فصل دو - جنگنامه (روایت جنگ تحمیلی سوم)

افطارهای خونین و لاله‌های میناب (معصومیت در مسلخ)

رمضان سرخ آغاز گشت؛ ماهی که قرار بود بوی گلاب و نان گرم بدهد، با بوی تندِ باروت و خون درآمیخت. در حالی که رسانه‌های غربی در سکوتی مهندسی‌شده غرق بودند، فاجعه‌ای در جنوب ایران، در شهر گرم و نجیبِ میناب رخ داد که وجدان‌های بیدار را تا ابد داغدار کرد. هدف، نه پایگاه‌های نظامی، که مدرسه‌ای بود لبریز از نونهالانی که با زبانِ روزه، مشقِ عشق می‌کردند.

آن روز، خورشیدِ میناب بر صحنه‌ای تابید که قلم از وصفِ آن شرم دارد. دانش آموزانی که کیف‌های کوچکشان را با شوقِ یادگیری پر کرده بودند، در لحظه‌ی افطار، هدف کینه‌ی شوم بمب‌های هدایت‌شونده قرار گرفتند. این کودکان، نه سرباز بودند و نه سلاحی داشتند؛ جرمشان تنها این بود که فرزندِ ایرانی بودند که زیر بارِ ظلم نمی‌رفت. میناب، شهرِ نخل‌های سرافراز، آن روز لاله‌گون شد. هر قطره خونِ این دانش‌آموزان، به ریشه‌ی نخل‌های این سرزمین ریخت تا ثمره‌ی آن، بصیرتی ابدی باشد.

تصویرِ دفترچه‌های مشقِ خونی، مدادهای تراشیده‌ای که دیگر به دستِ صاحبانشان نرسید و کفش‌های کوچکی که در میانه حیاط مدرسه جا ماند، سندی شد بر مظلومیتِ ملتی که در اوج اقتدار نظامی، این‌گونه هدفِ حملات ناجوانمردانه قرار می‌گیرد. اما دشمن اشتباه کرده بود؛ او فکر می‌کرد با کشتنِ لاله‌ها، بهار را از ما می‌گیرد، غافل از آنکه هر دانش‌آموزِ میناب که به خاک افتاد، هزاران نوجوانِ دیگر را در سراسرِ ایران بیدار کرد. پیوند میان بصیرتِ جوانان و معصومیتِ این کودکان، چنان گرهِ کوری در تار و پودِ مقاومت ایجاد کرد که هیچ لرزه‌ای نتوانست آن را از هم بگسلد. میناب، کربلایِ کوچکِ رمضانِ ۱۴۰۴ شد و شهدای نونهالش، ستارگانِ درخشانِ آسمانِ حماسه‌ی ما.

دانشگاه علوم پزشکی آبادان، خود زاده و زیسته در آتش جنگ، این‌بار راوی جنایتی دیگر شده است. این شبنامه، نه فقط یک گزارش، که مرثیه‌ای است علمی-تاریخی برای کودکانی که پشت نیمکت‌های چوبی، آماج آتش دشمن شدند.

دانشگاه علوم پزشکی اهواز در ویژه‌نامه‌ای به مدرسه میناب پرداخته است؛ به آن صبح تلخی که بمب‌ها مهمان ناخوانده کلاس درس شدند و دانش آموزان، قربانی خشونتی که مرز نمی‌شناخت.

دانشگاه علوم پزشکی شوشتر با گاهنامه‌ای به حمله هوایی مدرسه میناب پرداخته است؛ برای زنگ‌هایی که هرگز نخوردند. این اوراق، ادای دینی است به کودکی‌هایی که پشت نیمکت، جاودانه شدند.



فصل سه - جنگنامه (روایت جنگ تحمیلی سوم)

غروب خورشید و فجرِ ولایت (وداع تلخ و بیعتِ پایدار)

در تقویم حماسه‌ها، لحظاتی وجود دارند که زمان در آن‌ها متوقف می‌شود؛ لحظاتی که خبر، سنگین‌تر از توانِ گوش‌هاست. در اوج نبرد، زمانی که ایران در تب و تاب دفاع بود، خبری جان‌گداز همچون صاعقه بر قلب‌ها نشست: شهادت رهبر و مقتدای امت در اثر حمله جنایتکارانه مستکبران. آن شب، آسمان ایران تیره نبود، خون‌رنگ بود. بغضی که در گلوها شکست، نه از جنس ضعف، که از جنس بی قراریِ یاران در فراقِ حبیب بود. دشمن به گمانِ واهی خود، گمان می‌کرد با هدف قرار دادنِ عمود خیمه، بنای این انقلاب فرو خواهد ریخت. آن‌ها در محاسباتِ مادی خود، پیوندِ ماوراییِ میان امام و امت را نادیده گرفته بودند.

اما این ملت، «امید» را در مکتب عاشورا و در تلخیِ گودال قتلگاه آموخته بود. اگر در کربلا خورشید بر نیزه رفت، آفتابِ هدایت هرگز غروب نکرد. در حالی که رسانه های بیگانه با هیجانی مسموم، طبلِ پایانِ جمهوری اسلامی را می‌کوفتند، در هشتم مارس ۲۰۲۶ (۱۷ اسفند ۱۴۰۴)، معجزه‌ای از جنس بصیرت رخ داد. مجلس خبرگان، در تصمیمی که ریشه در هدایت الهی داشت، حضرت آیت‌الله مجتبی خامنه‌ای را به عنوان سکاندار جدید این کشتی طوفان‌زده معرفی کرد.

آنچه در خیابان‌های تهران و سراسر ایران رخ داد، در مخیله‌ی هیچ تحلیلگر سیاسی نمی‌گنجید. بیعت تاریخی و میلیونی مردم، آن هم در زیر سایه‌ی تهدید و موشک، نشان داد که بیرق این انقلاب، قائم به شخص نیست، بلکه ریشه در جانی دارد که از حسین (ع) الهام می‌گیرد. مردم با حضور حماسی خود ثابت کردند که «امام» برای آن‌ها، تنها یک رهبر سیاسی نیست، بلکه مقتدایی است که حضورش، تضمینِ عزت و استقلال است. بیعت با رهبر جدید، نه یک ضرورتِ اداری، که یک تجدید پیمانِ خونین با آرمان‌های شهدا بود. دشمن در بهت فرو رفت؛ چرا که دید با هر ضربه، این ملت منسجم‌تر می‌شود و فجرِ ولایت، درست در لحظه‌ای که آن‌ها انتظار تاریکیِ مطلق را داشتند، از مشرقِ ایمان طلوع کرد.

دانشگاه علوم پزشکی آبادان در ویژه‌نامه‌هایی، وداع با پدر و بیعت با پسر را به زبان ایثار و تجدید پیمان بازگو کرده است. این نوشته‌ها، حکایتی از وفاداری است که از نسل خون و حماسه به نسل قلم و آگاهی به میراث مانده.

دانشگاه علوم پزشکی آبادان
معاونت فرهنگی و دانشجویی

دانشگاه علوم پزشکی اهواز در ویژه‌نامه‌ای، «چوداع با پدر و بیعت با پسر را روایت کرده است؛ اینجا پایتخت دفاع مقدس، از تداوم یک راه می گوید.

دانشگاه علوم پزشکی بهبهان با انتشار گاهنامه هایی، وداع با پدر و بیعت با پسر را در نگاره‌ای از خرد و وفا بازتاب داده است.



مستند لحظاتی از راهپیمایی "تا پای جان" آبادان - حامد منصوری کیا

فصل چهار - جنگنامه (روایت جنگ تحمیلی سوم)

سنگرهای سلامت و موکب‌های ایثار (اربعین در سنگر)

جنگ برای ما، نه یک گسست فرهنگی، که تکرار و تداومِ زیباترین سنت‌هایمان بود. در آن روزهای سخت، جاده‌های منتهی به خطوط مقدم و کوچه‌پس‌کوچه‌های شهرهای جنگ‌زده، رنگ و بوی مسیرِ مشایه را گرفت. گویا اربعین، زودتر از موعد و در لباسی دیگر فرا رسیده بود. در گوشه و کنار شهرها، غرفه‌ها و موکب‌هایی برپا گشت که این بار نه برای زائران پیاده، بلکه برای رزمندگان و مجروحانِ وطن، آغوش گشوده بودند.

در این میان، «سنگرهای سلامت» تماشایی‌ترین جلوه‌ی ایثار را رقم زدند. پزشکان، پرستاران و کادر درمان که ماه‌ها در نبرد با بیماری‌ها و خستگی‌ها بودند، این بار لباسِ رزم سپید بر تن کردند و داوطلبانه راهیِ میادین شدند. آن‌ها با همان روحیه‌ای که در موکب‌های راه کربلا به زوار خدمت می‌کردند، بر بالین سربازان مجروح حاضر می‌شدند. برای یک پرستار، فرقی نمی‌کرد که در بیمارستان فوق تخصصی باشد یا در یک چادرِ صحرایی زیر بارانِ گلوله؛ آنچه مهم بود، مرهم گذاشتن بر زخمی بود که برای دفاع از ناموس و خاک برداشته شده بود.

این موکب‌ها، نمادِ گره خوردنِ «خدمت» و «مقاومت» بود. پیرزنی که با دستان لرزان برای سربازان نان می‌پخت، نوجوانی که شربتِ خنک به دستِ رزمندگان تشنه‌لبِ روزه‌دار می‌داد، و متخصصی که اتاق عملِ مجهز را رها کرده بود تا در خط مقدم شریان‌بندی کند؛ همه و همه در یک قابِ ماندگار جای می‌گرفتند: «قابِ خانواده بزرگ ایران». هر استکان چای در این موکب‌ها، با ذکر «یا حسین (ع)» دم می‌شد و همین معنویت بود که به پاهای خسته، رمق و به دل‌های لرزان، آرامی می‌بخشید. ما ثابت کردیم که فرهنگ اربعین، منحصر به یک جغرافیا یا زمانِ خاص نیست؛ بلکه راه و رسمی است که در آن، «ایثار» بر «منفعت» پیشی می گیرد و دردِ دیگری، دردِ خودِ ماست.

دانشگاه علوم پزشکی دزفول بار دیگر صحنه گردان تجمعات و موکب‌هایی شد که خادمان سلامت در آن، میزبان زائران بودند. اقدامی از جنس اخلاص، برآمده از تبار شهری که رسم میزبانی را با خون و مقاومت آموخته است.

دانشگاه علوم پزشکی شوشتر با برپایی تجمعات و پویش دعوت به اهدای خون، صحنه باشکوهی از همدلی را رقم زد. اقدامی برای پیوند جان‌ها و تجدیدپیمان با رسم انسان‌دوستی.

دانشگاه علوم پزشکی لرستان با برپایی موکب‌های درمانی، صحنه‌گردان ایثار شد. خادمان سلامت در این موکب‌ها، مرهمی بر پای زائران و نمادی از همبستگی‌اند؛ برآمده از تبار کوه‌هایی که استقامت را فریاد می‌زنند.



فصل پنج - جنگنامه (روایت جنگ تحمیلی سوم)

تجمعات شبانه و ترنم حماسه (هنر در محاصره)

شب‌های جنگ، بر خلافِ تصورِ دشمن، شب‌های ترس و سکوت نبود. اگرچه به دلیل الزاماتِ پدافندی، چراغِ خیابان‌ها خاموش می‌شد و شهر در سیاهیِ حفاظتی فرو می‌رفت، اما مشعلِ دل‌ها در مساجد، حسینیه‌ها و خانه‌ها، پرفروغ‌تر از هر زمان دیگری می‌سوخت. تجمعات شبانه مردم، به پناهگاهی برای روح‌های بی‌قرار تبدیل شده بود. در این محافل، نه فقط دعا، که ترنمِ حماسه و هنر طنین‌انداز بود.

شاعران و نویسندگان، قلم‌هایشان را به سلاح بدل کردند. آن‌ها از سنگرها به کوچه‌ها آمدند و واژه‌ها را چنان به هم بافتند که سپری در برابرِ جنگ روانی دشمن باشد. در میانِ صدای انفجارها، صدای گرم مداحان و شاعرانیِ شنیده می‌شد که با زمزمه‌های عاشقانه‌ی خود، ترس را از دلِ کودکان می‌زدودند. یکی از آن ترنم‌های ماندگار که در شب‌های بمباران، وردِ زبان پیر و جوان شده بود، این بیت حماسی بود:

«ما را چه غم که شیخ شبیخون کجاست
وقتی که دست همت ما، دست مرتضی ست»

این شعرها، تنها کلمه نبودند؛ بلکه خون در رگ‌های مقاومت تزریق می‌کردند. تجمعات شبانه، جایی بود که مردم تجربیاتِ ایستادگی‌شان را با هم تقسیم می‌کردند. در تاریکیِ مطلق، وقتی خانواده‌ها دور هم جمع می‌شدند و به رادیو یا صدای جمع گوش می‌سپردند، پیوندی میان نسل‌ها ایجاد می‌شد. پدربزرگ‌ها از خاطراتِ دفاع مقدس می‌گفتند و جوانان از آمادگی‌شان برای نبردِ پیش رو. هنرِ حماسی در این دوران، از گالری‌ها و کتابخانه‌ها به بطنِ جامعه آمد. دیوارهای شهر با اشعارِ مقاومت مزین شد و هر خانه به یک کانونِ تولیدِ امید تبدیل گشت. دشمن می‌خواست ما را در انزوایِ ترس حبس کند، اما ما با تجمعاتمان، شب‌های بمباران را به زیباترین شب‌های همبستگی و نیایش و شعر تبدیل کردیم.

دانشگاه علوم پزشکی آبادان با شرکت در تجمعات آبادان، خرمشهر و شادگان، شب هایی از جنس هم‌نفسی و یکی‌شدن را رقم زد.

دانشگاه علوم پزشکی اهواز با حضور در تجمعات شبانه، قطعه‌ای از پازل همبستگی جمعی بود که شب را به روشنایی نشاند.

با گام‌نهادن **دانشگاه علوم پزشکی بهبهان** به جمع شبانه، موجی از شور و یکی‌شدن از میان جمع عبور کرد.

دانشگاه علوم پزشکی شوشتر، با گام‌نهادن به آن گردهمایی، نام خود را در کنار تمام دل‌هایی نوشت که برای یکی‌شدن، شب را بهانه کرده بودند.

با حضور **دانشگاه علوم پزشکی لرستان**، تجمعات شبانه به محفلی بدل شد که زمزمه‌های اتحاد، سکوت شب را در هم شکست.



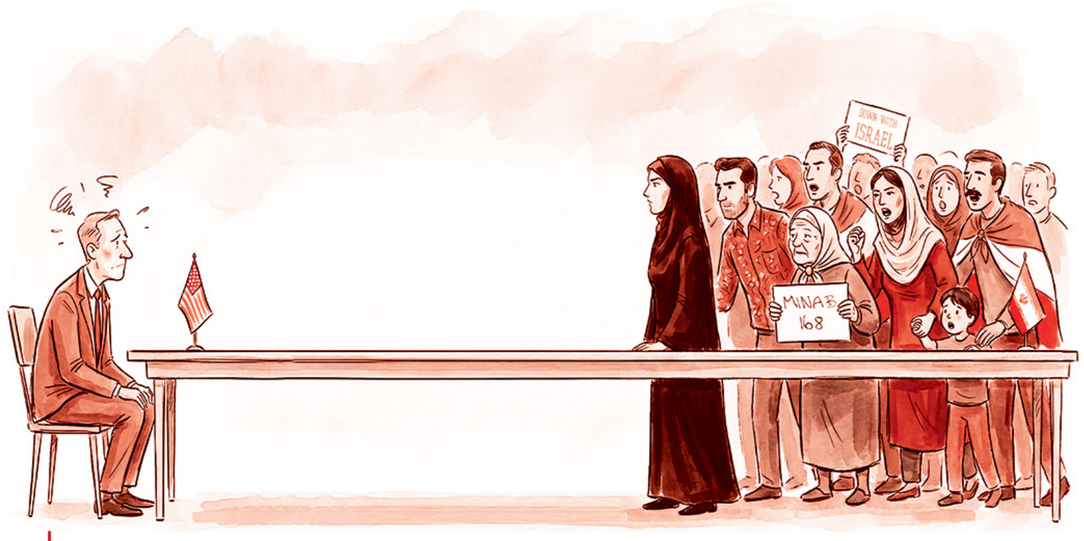
فصل شش- جنگنامه (روایت جنگ تحمیلی سوم)

شروطِ عزت (آتش‌بس یا پیروزی؟)

هنگامی که شعله‌های نبرد، دامنِ متجاوز را گرفت و آن‌ها در یافتند که در زمینِ ایران، جز شکست و رسوایی چیزی در انتظارشان نیست، ناگهان لحنِ گردن‌کشانه‌ی آن‌ها تغییر کرد. دشمنی که با تبختر از تغییر نظام و اشغالِ چندروزه سخن می‌گفت، اکنون ناتوان از رویارویی مستقیم با اراده‌ی این ملت، دست به دامانِ سازمان‌های بین‌المللی شد تا با میانجی‌گری، راهی برای خروج آبرومندانه از باتلاقی که خود ساخته بود، بیابد. اما ایرانِ ۱۴۰۴، ایرانِ سال‌های ابتدایی انقلاب نبود که به یک آتش‌بسِ لرزان رضایت دهد.

در این فصل از حماسه، دیپلماسیِ ما به پشتوانه‌یِ موشک‌هایِ «خیبرشکن» و «فتاح»، از موضعِ قدرت سخن گفت. بیانیه‌های رسمی دولت و نیروهای مسلح، فریادِ بلندِ حق‌طلبی ملتی بود که هزینه‌ی سنگینی برای استقلالِ خود پرداخته بود. ایران با صلابتی بی‌مانند، شروطِ خود را بر روی میزِ مذاکره (که در واقع میزِ محاکمه‌ی متجاوز بود) گذاشت. شروطی که بوی عزت می‌داد: «خروج فوری و بی قید و شرطِ تمامی نیروهای متجاوز از حریمِ آبی و خاکی، پرداختِ کاملِ خساراتِ وارده به زیرساخت‌ها و خانواده‌های شهدا، و ارائه تضمین‌هایِ بین‌المللیِ معتبر برای امنیتِ پایدار و عدم تکرارِ حماقت‌های گذشته».

ما به جهان نشان دادیم که صلح را دوست داریم، اما نه صلحی که به قیمتِ ذلت باشد. پیامِ قاطعِ رهبری و فرماندهان این بود: «یا پیروزیِ کامل و استیفایِ حقوقِ ملت، یا ادامه‌یِ نبرد تا نابودیِ کاملِ متجاوز». این اقتدار، دشمن را وادار کرد تا برای اولین بار در برابرِ منطقِ مقاومت سر فرود آورد. ایران نه از موضعِ ضعف و خستگی، بلکه از قله‌یِ اقتدار، صلحِ عادلانه را معنا کرد. این فصل، درسِ بزرگی برای تاریخ داشت: اینکه در دنیای امروز، تنها راهِ رسیدن به صلح، داشتنِ قدرتی است که دشمن را از فکرِ تجاوز پشیمان کند.



دانشگاه علوم پزشکی آبادان با انتشار ویژه نامه ای، مذاکرات را به روایت علم و بیداری نشانده است. قابی از هم‌آمیزی دانش و ایستادگی در برابر فریب است؛ روایتی که چهره واقعی دشمن را از پشت میز مذاکره نشان می‌دهد.

دانشگاه علوم پزشکی اهواز با انتشار شبنامه هایی، مذاکرات را به زبان واقعیت و عبرت ترسیم کرده است. این نوشته‌ها، پرده‌ای است از درهم تنیدگی آگاهی و صلابت ملی؛ صدایی از دیاری که زخم خورده اما سر فرو نیاورده است.

دانشگاه علوم پزشکی بهبهان با انتشار گاهنامه‌ای، مذاکرات را به آیینه واقع‌نگری و عبرت بدل کرده است. حکایتی از درآمیختن بصیرت و ایستادگی ملی؛ از خاکی که هرگز تن به ذلت نداده است.



فصل هفت- جنگنامه (روایت جنگ تحمیلی سوم)

تاب‌آوری؛ معجزه ایمان (فصلِ پایداری)

و در نهایت، آنچه در صفحاتِ زرینِ «جنگ‌نامه» به عنوانِ بزرگترین دستاورد ثبت شد، نه فقط پیشرفت‌های نظامی، بلکه «تاب‌آوری» شگفت‌انگیزِ مردمی بود که سختی‌ها را به زانو درآوردند. این فصل، حکایتِ معجزه‌ی ایمان در برابرِ فشارهای خردکننده است. در روزهایی که دشمن با محاصره‌ی اقتصادی و حملاتِ پیاپی، قصد داشت معیشت و روحیه‌ی مردم را هدف بگیرد، جامعه‌ی ایرانی لایه‌های عمیق‌تری از انسانیت و همبستگی را به نمایش گذاشت.

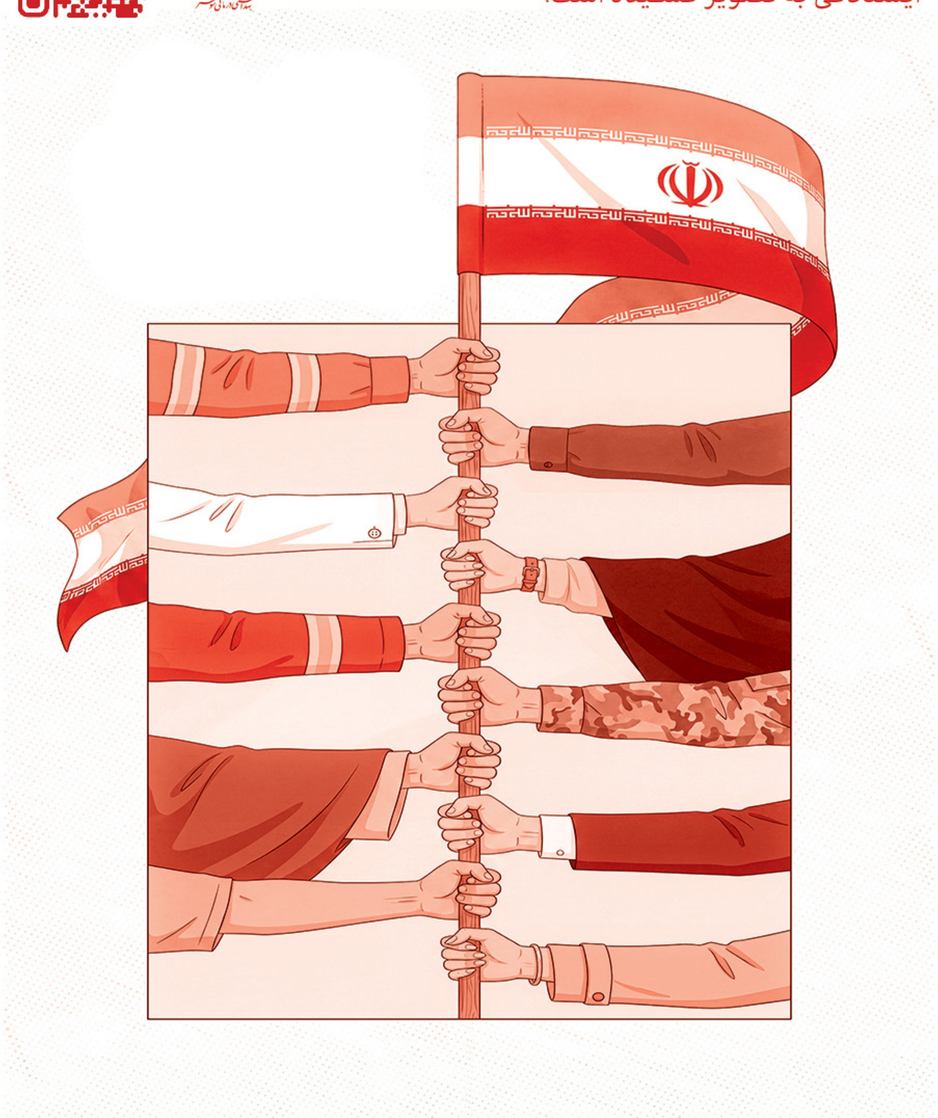
در این دوران، شهر به یکپارچگیِ یک «خانواده» رسید. مفاهیمی چون «همسایه داری» و «ایثارِ جمعی» دوباره معنا شدند. نانوایی‌هایی که نانِ رایگان برای نیازمندان می‌پختند، همسایگانی که آذوقه‌ی خود را با هم تقسیم می‌کردند و جوانانی که بارِ کارهای زمین‌مانده‌یِ سالمندان را به دوش می‌کشیدند، ستون‌هایِ محکمِ این تاب‌آوری بودند. ما آموختیم که در تلاطمِ سهمگین‌ترین طوفان‌ها، تنها راهِ نجات، لنگر انداختن در ساحلِ آرام‌بخشِ ولایت و تکیه بر صبرِ زینبی است.

این تاب‌آوری، از یک سو ریشه در توسل به اهل‌بیت (ع) داشت و از سوی دیگر، برخاسته از خودباوریِ ملی بود. مردم دریافتند که برای عبور از گردنه‌های سختِ تاریخ، نباید چشم به دستِ بیگانگان داشت. هر سختی، پله‌ای شد برای صعود؛ و هر تهدید، مجالی برای نوآوری. جنگ‌نامه به ما آموخت که اگر ایمانِ یک ملت مستحکم باشد، هیچ بمب و موشکی نمی‌تواند شیرازه‌ی آن جامعه را از هم بپاشد. ما از میانه آتش عبور کردیم و صیقل خوردیم تا به صبحِ روشنِ پیروزی برسیم. اکنون، این تجربه، چراغِ راهِ آینده است؛ آینده‌ای که در آن، ایران به عنوانِ نمادِ ایستادگی و تمدنِ نوینِ اسلامی، در پهنه‌ی گیتی خواهد درخشید. پایانِ این جنگ، نه یک نقطه، که یک آغاز بود؛ آغازِ عصرِ اقتدارِ بی‌پایانِ ایران.

دانشگاه علوم پزشکی آبادان با انتشار ویژه‌نامه هایی، تاب‌آوری را به روایت علم و ایستادگی نشانده است. این اوراق، قابی از هم‌آمیزی دانش و صلابت است؛ از شهری که در آتش زاده شد و هرگز زانو نزد.

دانشگاه علوم پزشکی بهبهان با انتشار نشریه نبض نجات، هلال احمر را از دریچه علم و امداد به تصویر کشیده است.

دانشگاه علوم پزشکی شوشتر با انتشار مجموعه پوسترهایی، راهکارهای تاب‌آوری را از دریچه علم و ایستادگی به تصویر کشیده است.



کلام آخر

در پایان این جنگنامه، فراتر از معادلات سیاسی، حقیقتی ازلی اثبات شد:
«ایمان، بن‌بست ندارد.» روایت این دفاع مقدس، تنها شرح یک نبرد نبود، بلکه تبلور ارزش‌های متعالی در شریان‌های ملت بود. ما آموختیم که اقتدار واقعی، تنها در بردِ موشک ها نیست؛ بلکه در ایثارِ مادران، شجاعت پزشکان و طنینِ واژگانِ مقاومت نهفته است.
این حماسه گواهی داد که ایران، نه یک جغرافیا، که یک **«آرمان»** است؛ آرمانی که با صبر و بصیرت، از گردنه‌ی سخت آزمون‌ها عبور کرد. اکنون که این اوراق را می‌بندیم، نه با خستگی، که با امیدی نو به افق‌های تمدنی می‌نگریم؛ چرا که عصر جدید، عصرِ غلبه‌ی **«اراده بر آهن»** است.
این است میراثِ ماندگارِ ما؛ برای نسل‌هایی که بدانند ما چگونه ایستادیم تا آن‌ها امروز سرافراز بمانند.

تولید این اثر، حاصلِ هم‌افزاییِ عمیق و تلاشِ بی‌وقفه کسانی است که در مسیرِ روایتِ این حماسه، هم‌قدم بودند.
این جنگنامه حاصل تلاش معاونت فرهنگی دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی آبادان می‌باشد.
با سپاس از مدیریتِ هوشمندانه **جناب آقای نادر آقائی (سردبیر)**، هدایتِ ارزشمند **سرکار خانم نازنین خنفری (گرداورنده و ناظر کل)** و **سرکار خانم حنانه محمدی‌نیا (روایتگر)** که با صدای گرم و روایتِ دلنشین خویش، این داستان را زنده و ماندگار ساخت.
تقدیمِ سپاس ویژه به **سرکار خانم مریم فرهادی (نویسنده و ویراستار)** که با قلمِ خویش، کلمات را به جانِ این حماسه بدل کرد وبا نگاهِ دقیقِ خود، شکوهِ کلام را دوچندان نمود و **آقای حامد منصوری‌کیا (طراح و صفحه‌آرا)** که با هنر خویش، به این روایت، شکوهِ بصری بخشید.
همچنین مراتبِ قدردانی خود را از حمایت‌های بی‌دریغ **دانشگاه‌های علوم پزشکی منطقه چهار کشور (اهواز، دزفول، شوشتر، بهبهان و لرستان)** ابراز می‌داریم.

برای ارتباط با ما :
@mefdaabadan
mansourikiahamed@gmail.com



جنگنامه

ورق‌زدنِ خاطراتی است که هنوز بوی موشک و ایثار می‌دهند.

نخستین نسخه از این مجموعه که به همت معاونت فرهنگی دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی آبادان و همکاری دانشگاه های منطقه چهار کشور متولد شده، بازتابی از غیرت مردان و زنانی است که در این برهه زمانی، با رشادت و شجاعت، نام خود را به دفتر شهادت و ایثار پیوند زدند.